

## سخنی با شاهزاده رضا پهلوی

فاضل غیبی

۴۲ سال از سقوط ۵۷ می گذرد و هنوز نشانه‌ای از قدرت یافتن نیرویی که بتواند حکومت جهل و جنون اسلامی را براندازد، نمی توان دید. این درحالی است که اکثریت ایرانیان گرچه به حکومت اسلامی رأی دادند، اما اینک با تحمل سخت‌ترین جنایت‌های انسانی و ملی، خواستار برکناری ملایان از حکومت هستند.

در این میان شخص شما، بعنوان فرزند محمدرضاشاه پهلوی که در سایه حکومت ۲۵ ساله او کشور به پیشرفت‌های بزرگی در بسیاری زمینه‌ها دست یافت، مورد توجه و مهر میلیون‌ها ایرانی هستید. آنان با مقایسه دوران پیش از انقلاب اسلامی با چهار دهه حکومت ایران ستیز ملایان، آرزوی ادامه آن دوران را دارند.

فراتر از آن بخش مهمی از فرهیختگان که در جوانی به انگیزه خدمت به کشور، اما به سبب ناآگاهی، در خدمت دشمنان ایران عمل کردند، در دو سه دهه گذشته راه درازی را در آشنایی با تاریخ و هویت ملی ایرانی پیموده‌اند و امروزه دیگر نظام دموکراسی پارلمانی را بعنوان تنها گزینه نیک برای ایران آینده شناخته‌اند. از این شگفت‌انگیزتر آنکه جمع قابل توجهی از فعالان سابق سازمان‌های چپ، حتی برخی از اعضای سابق حزب توده، نیز امروزه با توجه به نقش ارزنده پادشاه در پاسداری از ثبات سیاسی و هویت ملی از شخص شما پشتیبانی می‌کنند.

از سوی دیگر حکمرانان اسلامی چنان در برابر ایرانیان منفور شده‌اند که در آخرین مرحله عمر رژیم، حتی دیگر نیازی به توجیه مذهبی و یا سیاسی رفتار خود نمی‌بینند و از هیچگونه خیانت بی‌پرده به منافع ملی و جنایت نسبت به مردم خود ابا ندارند. اگر آنان تا چند سال پیش اعمال ضدایرانی خود را بخاطر «مبارزه با امپریالیسم» توجیه می‌کردند، امروزه درحالیکه حتی طرف چینی چندان خریدار نیست، به منابع ملی و حق حاکمیت ایران چوب حراج زده‌اند.

بنابراین با توجه به ریزش نهائی رژیم از یکسو و خواست دهها میلیون از ایرانیان برای گذار به نظام دموکراتیک پادشاهی، شگفت‌انگیز است که این امر نه تنها به پیش نمی‌رود، بلکه روند پراکندگی اپوزیسیون تشدید می‌شود.

نگارنده این سطور بعنوان یکی از وابستگان به نسل سوخته‌ای که به انگیزه خدمت به میهن به فاجعه‌ای دامن زد، که در چهار دهه گذشته برای گسست شیرازه هستی ایران از هیچ ترفندی ابا نکرده است، دو نکته‌ای را که بنظر می‌تواند به تحکیم رهبری مخالفان رژیم کمک کند، با شما در میان می‌نهم.

— نخست اینکه نظام دموکراسی، بعنوان بزرگترین دستاورد بشر، نظام بسیار دقیق و پیچیده‌ای است که حقوق و وظایف تک تک شهروندان را در هر مقام و مرتبه‌ای بصورت قراردادی اجتماعی تعیین می‌کند و در چهارچوب آن همه شهروندان بطور متقابل از حقوق و آزادی‌های یکدیگر دفاع می‌کنند. بدین معنی «دمکرات منشی» نه موضعی سیاسی، بلکه شیوه رفتار با دیگران است.

از سوی دیگر، پادشاه در نظام دموکراتیک پارلمانی برای انجام وظایف خود، از جمله حفظ ثبات سیاسی، باید بتواند از موضع فراحزبی، به هماهنگی و همبستگی میان احزاب و جریانات سیاسی دامن زند. اما این بدین معنی نیست که او خود فاقد موضع مشخص سیاسی باشد، بلکه باید سیاستی را نمایندگی کند که بیش از هر جریان دیگری معطوف به حفظ منافع ملی و پیشرفت عمومی جامعه باشد. تنها در این صورت است که با برخورداری از پشتیبانی گسترده ملت به اقتدار معنوی لازم و اعمال نفوذ برای حفظ ثبات سیاسی دست می‌یابد. وگرنه، احزاب، جریانات و یا حتی شخصیت‌های سیاسی دلیلی ندارند که از او پشتیبانی کنند و اصولاً محبوبیت و اقتداری بوجود نمی‌آید که بتواند در جهت تأمین اتحاد سیاسی بکار گرفته شود.

برای روشن شدن مطلب کافیسست نمونه‌وار به جایگاه رئیس‌جمهور در کشورهایمانند آلمان، اتریش و ایتالیا توجه کنیم. بدین جایگاه والا، شخصیت‌های سیاسی برجسته‌ای انتخاب می‌شوند که در دوران طولانی فعالیت سیاسی و حزبی از چنان اقتدار معنوی برخوردار شده باشند که بتوانند در خدمت منافع ملی فراحزبی عمل کنند. بنابراین بدون اقتدار معنوی ناشی از پشتیبانی مردمی، کوشش برای تحقق تفاهم میان نیروهای سیاسی نتیجه‌ای ندارد و این اقتدار زمانی بدست می‌آید، که شخص پادشاه مهم‌ترین خواست و نیاز زمانه را چنان نمایندگی کند که به کانون اشتراک آرزوی ملت بدل گردد.

رضاشاه بزرگ در جایگاه سردار سپه بدین سبب توانست از پشتیبانی مردمی و در نتیجه از اقتدار معنوی برخوردار شود، که به روشنی عزم خود برای ایجاد امنیت و نوسازی همه جانبه کشور را نشان داد. ایرانیان در اوضاعی که هر ج و

مرج سیاسی، خطر تجزیه کشور و نفوذ کشورهای خارجی ایران را رو به نابودی می برد، نه تنها از خواست رضاشاه پشتیبانی کردند، بلکه چنان برای رسیدن اهداف او خدمت کردند که تنها در مدت کوتاه ۱۶ سال، نوسازی مادی و معنوی کشور میسر شد.

اما مقدم بر پشتیبانی مردمی، پشتیبانی و همکاری نخبگان جامعه است. تنها رهبران پوپولیست و یا کودتاگرانی که برای حفظ قدرت خود نیاز به پشتیبانی توده دارند، در پی یافتن پشتیبانی «کف خیابانی» هستند. در این زمینه نیز رضاشاه در درجه نخست به جلب همکاری و همفکری نخبگان جامعه همت گماشت. تدبیر تاریخی وی در این مورد نشست های مشورتی با شخصیت هایی مانند: مستوفی الممالک، مشیرالدوله، مصدق، تقی زاده، علا، دولت آبادی، هدایت و فروغی بود. در این باره برگ زرینی از تاریخ ایران را از نظر بگذرانیم:

«سردار سپه در مجلس اول نطق متینی میکند در لزوم خاتمه دادن باوضاع ناهنجار گذشته و شروع باصلاحات اساسی و تقاضا میکند با این جمع جلسه های مرتبی داشته باشد و هرچه میکند با شور آنها بکند تا برای کسی جای نگرانی نباشد که کارهای او بر وفق صلاح مملکت است.

این مجلس هر چند روز یکمرتبه در خانه یکی از اعضا شبانه منعقد میشود و چند ساعت طول می کشد و هر کجا باشد سردار سپه در آنجا حاضر میگردد و در کارهای جاری صحبت میدارد. مخصوصاً در امور مالی و اقتصادی و گاهی هم در آخر شبها در منزل خودش مجلس منعقد میگردد... سردار سپه از این اجتماع خصوصی اظهار مسرت میکند اعضای حوزه هم خوشحال هستند که سردار سپه حاضر شده است با مشورت آنها کار بکنند...» (حیات یحیی، یحیی دولت آبادی، جلد ۴، ص ۳۲۵، فردوسی، ۱۳۶۲)

پشتیبانی سرآمدان میهن دوست حلقه مفقوده ای است که خواهد توانست به پراکندگی سیاسی پایان دهد، زیرا آنان با توانایی های فکری، علمی و هنری خود می توانند به پشتیبانی مردمان دامن زنند و نیروی لازم برای پیشرفت بسوی آینده را فراهم آورند. نخبگان و سرآمدان جامعه نه تنها در دوران گذار، بلکه در مرحله ثبات و نوسازی نیز در ورای دستگاه دولت، اهرم لازم برای تحقق هر پروژه ملی را تشکیل می دهند. نه تنها در دوران رضاشاه، «داور»ها و «تیمورتاش»ها با کاردانی چرخ پیشرفت را به حرکت آوردند، بلکه آنچه از نظرها دور مانده - در دوران محمدرضا شاه نیز انقلاب سفید و گذار از مناسبات ارباب و رعیتی بدون پشتیبانی شخصیت های فرهیخته منسوب به خاندان های فنودالی (مانند «اقبال»ها و «کلالی»ها) کمتر امکانی برای موفقیت نمی یافت.

البته این نیز روشن است که در ابتدای کار پروژه انقلابی چنان چالشی غیرممکن می نماید که حتی جلب نخبگان و سرآمدان نیز به دشواری ممکن است و گام های نخست به عزم، شهادت و درایتی نیاز دارد که در عین حال سنگ بنای اقتدار معنوی لازم را فراهم می آورد. «سفرنامه های خوزستان و مازندران» بخوبی نشان می دهند که هرچند امر نوسازی ایران در دوران رضاشاه بزرگ از دیدگاه امروز امری بدیهی بنظر می رسد، اما در ابتدای کار تنها مورد پشتیبانی انگشت شماری از سرآمدان بود.

— مطلب دیگر به گذار از حکومت اسلامی برمی گردد. برآنم که بن بست سیاسی کنونی نه بزرگترین مشکل، بلکه فرعی از مشکلی است که بدون حل آن هیچ حرکت مثبتی امکان پذیر نخواهد بود.

حکومت توتالیتر اسلامی در ایران مانند دو نمونه تاریخی استالینی و هیتلری، به تصرف قدرت سیاسی بسنده نکرده، بلکه تمامی ارزش های اجتماعی و نمادهای پیشرفت مدنی را نیز درهم شکسته، از زندگی خصوصی تا اعتقادات مذهبی ایرانیان را مورد تجاوز قرار داده است. بدین دلیل گذار از حکومت اسلامی، نمی تواند تنها گذاری سیاسی باشد و با تغییر تیم حاکم به انجام برسد.

مهمترین ویژگی حاکمیت جنبه اسلامی آن است. در اوان تسلط حکومت اسلامی تصور می شد که سواستفاده از اسلام به صورت ایدئولوژی «اسلام سیاسی» باعث رفتارهای غیرایرانی و ضدانسانی حاکمان تازه به قدرت رسیده است، اما بزودی تجربیات تلخ ملت ایران نشان داد که اسلام واقعی بعنوان آیینی برخاسته از دوران بدویت، بهیچوجه با نیازهای دوران تمدن (شهرنشینی) سازگار نیست تا چه رسد که بتواند در جوامع مدرن دوام آورد.

اما نکته اساسی در این میان آنکه، خوشبختانه اکثر ایرانیان «مسلمان»، به موازین اسلامی رفتار نمی کنند، بلکه حتی پس از سده های طولانی همچنان موازین زندگی ایرانی شهری را پاس می دارند. بدین سبب برقراری حکومت اسلامی اگرچه فاجعه ای بیش نبود، اما سؤ تفاهمی بزرگ را بر طرف کرد و هرچند بر ایرانیان «مسلمان» شوکی عمیق وارد ساخت، اما نشان داد که مسلمانان واقعی همانا ملایان هستند که در تمامی سده های گذشته اخلاق و رفتار نهادینه در جامعه ایران را به اسلام نسبت داده اند، تا ماهیت واقعی «اسلام ناب» را بیوشانند.

در این زمینه در دهه های گذشته بررسی های وسیع و عمیقی صورت گرفته است؛ با این نتیجه مشترک، که با توجه به آنچه به اسم و رسم اسلام بر ایرانیان روارفته، اگر ایران می خواهد هویت تاریخی و فرهنگی خویش را باز یابد و در آینده در شمار کشورهای پیشرفته و مدرن درآید راهی جز رهایی از اسلام در پیش ندارد.

این گام را جور و جنایتی که ملایان در چهار دهه گذشته رواداشته اند، به ملت ایران تحمیل کرده است. آنان به چنان شکاف عمیقی در جامعه ایران دامن زده اند، که گذار مسالمت آمیز از حکومت اسلامی را غیرممکن می کند. زیرا که امروزه نه تنها اکثریت قاطع نسل جوان، بلکه بطور کلی بخش بزرگ مردم ایران نه تنها به اعتقادات اسلامی پشت کرده اند، بلکه نسبت به انبوه ملایان و همدستانشان بدیده نفرت می نگرند.

با این وصف، ناظران اوضاع ایران هم رأی هستند که فردای روز سرنگونی فرضی رژیم، کینه خواهی و انتقام جویی سراسر ایران را به خاک و خون خواهد کشاند. از سوی دیگر واهمه از پیامدهای همین شکاف، مردم ایران را از خیزش همگانی مسالمت آمیز بازمی دارد و بدین سبب آن را باید عامل اصلی بن بست امروز دانست و پذیرفت، مادامیکه این دو گانگی جامعه ایران را می فرساید، چنانکه تجربیات چهار دهه گذشته نشان می دهند، اصولاً نمی توان به تحولی پایدار چشم داشت.

متولیان اسلام با دست زدن به هر جرم و جنایتی می خواستند تسلط خود را بر ایران ابدی کنند، اما باید می دانستند روزی که دوران حکومتشان بسر خواهد آمد، در جامعه ایران دیگر جایی نخواهند داشت و زمانی که طبقه ملایان بطور یکپارچه حکومت تعزیر و حجاب و صیغه و ترور را بر جامعه ایران تحمیل کردند، باید می دانستند که با برافتادن این سنت های وحشیانه، جایی برای تسلط اسلام بر ایران نخواهد بود.

شما در یکی از سخنرانی های خود بدین اشاره نمودید که: «امکان ندارد گرگ تبدیل به بره شود!» بنابراین اگر می خواهیم که ریزش حکومت اسلامی به سقوط ایران به جنگ داخلی و حمله گرگان منجر نشود، تنها راه ممکن، تدارک گذار مسالمت آمیز و یا چنانکه شما بیان نموده اید، «فروپاشی کنترل شده» است که نیاز به همکاری وسیع ایرانیانی دارد که خود را از ستیزه جویی شیعی رها کرده و باور به روش های مسالمت آمیز در آنان نهادینه باشد.

کوتاه سخن، تنها راه گذار مسالمت آمیز از حکومت اسلامی ترک اسلام است. البته همانطور که مردم درمانده و عقب مانده در دوران پیش از نوسازی رضاشاهی، تصویری از ایران نوین نداشتند، امروزه نیز پیامدهای چنین رستاخیزی قابل تصور نیست. مهم این است که این گام، گامی درست و رستاخیزی واقعی در جهت رهایی از زبونی انسانی و خفت تاریخی ایرانیان است و باز یافت سرفرازی انسانی و هویت ملی ایرانی را ممکن می کند.

خوشبختانه ایران بر خلاف همه دیگر کشورهای اسلامی از این دهش بزرگ برخوردار است که آیین ایرانی شهری، نه تنها جایگزین شایسته ای است، بلکه بسیاری آیین های انساندوستانه نیز از آن سرچشمه گرفته اند. بهر رو، صرف نظر از آنکه در جامعه دمکراتیک آینده، باورهای فردی به محدوده خصوصی تعلق دارد، اما از آنجا که دین پدیده ای اجتماعی نیز هست و «هویت تاریخی» و «اشتراک آرزوی» جامعه را تبلور می بخشد، پادشاه ایران آینده، بعنوان نماینده هویت ملی ایران، پاسدار آیین کهن ایرانیان نیز خواهد بود.

با مهر و سپاس